



۲۰۱۵/۰۲/۲۲

ولی احمد نوری

## به یاد ناهید قهرمان و دختران شجاع شهر آزادی!

با تشکر بر گرفته از وبسایت وزین کابل ناتِهه

نوشته میرمن مریم محبوب



آدرس ناهید را می گویم برایش نامه بنویسید!

در سالیان مقاومت و جهاد در برابر اشغالگران شوروی همه مردم کشور اعم از زن و مرد، عام و خاص، بیسواد و باسواد، ملا و دهقان، تحصیلکرده و ناکرده، همه و همه جانبازانه ایستادند و قربانی دادند. اما متأسفانه سهم زنان و دختران، گروه ها و افراد تحصیلکرده و روشنفکر و پیروان سایر ادیان چون هندوها و سکه ها، به شکل بی انصافانه بی توسط گروه های مجاهد انکار و نادیده گرفته شده است.

فداکاری های آنان و جانبازی ها و سر دادن های آنها عمداً از نظر انداخته شده است. از آن جمله است قهرمانان گمنام و با نام قیام سوم حوت ۱۳۵۸ کابل و عصیان حماسه آفرین نهم ثور ۵۹ دختران مکاتب شهر کابل که دشمن را از پایه لرزاند، اما مجاهدین به قدرت نشسته هیچ یادی هم ازین دختران شجاع که سر دادند و در زندان ها مورد حملات و حشيانه نوکران روسی قرار گرفتند، نکردند و نمی کنند. بر ماست که دین تاریخی خود را فراموش نکنیم و نگذاریم نام این پاکبازان راه وطن و آزادی در زیر خاکستر زمان از یاد ها برود.

می بینیم که مجاهدین برای خود تاریخ و پیشینه می نویسند، برای خود افتخارنامه درست می کنند، برای خود کذا و فذا می سازند، اما قهرمانان ما، جانبازان ما، بی نام و بی نشان فراموش می شوند. دیری است که ما حتی تابوت های شهیدان خود را ردیف نکرده ایم. جای هیهاتی بر ما رواست!

\*\*\* \*\*

د پايو شميره: له ۱ تر ۳

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

پاڼه: دليکنې دليکنيزې بڼې پاڼوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خيږ و لولئ

بهار آمده بود. بهار سال ۱۳۵۹ ماه حمل بود. شهر کابل انتظار جوش بهارستانی را می کشید که از پس کوه های بخبندان زمستان تاریک و ظلماتی ۱۳۵۸ عبور کرده بود. باد ها بوی سبزه و گل های وحشی را از آن سوی کوه های "آسمایی" و "پیر بلند" از دامان دشت های "شمالی" و "پغمان" بر سر شهر کابل می ریخت. نسیم لطیف بامدادی با نجوای عاشقانه، از کنار ارغوان ها و لاله ها، دامن کشان می گذشت و رقص نهال های تبادری را که در عشق شگفتن و گل دادن، مشتاقانه بیقراری می کردند، تماشا می کرد.

سیم های خار داری که میر غضبان و دژخیمان اشغالگر، بر سر راه بهار گسترده بودند، مانع از عبور بهاران و فریاد شگفتی زای نو نهالان و نو باوگان کابل نمی گردید.

جان تبار و عاشق هزاران دخت کابلی، در مقابله با سکوت و وحشتباری که اشغالگران و گماشتگان بی مقدار آنها، بر کابل تحمیل کرده بودند، تاب نمی آورد و به فریاد جهان لرزی بر می خاست که دیوار و حصار شهر خاموش را فرو می ریخت و به فریادستانی مبدل می گردید که غوغای آن چهار دانگ جهان را در می نوردید و لرزه مرگ بر جان کاخ نشینان کرملین و ارگ کابل در می افگند.

دختران شجاع کابل، این شهر بانو های اورنگ افتخار تاریخ، این رودابه های اساطیر، این هموردان زال، و این مادران رستم ها، در نهم ماه حمل ۱۳۵۹ خورشیدی، در برابر اختناق و آدم کشی جنون زدگان ایدیولوژی و استعمار، شوریدند و چنان کوره های تابنده از خشم و سرشار از عشق به وطن و زادگاه و آزادی، یکباره فریاد عصیان شدند و با شعار کوبنده: روس ها از ملک ما بیرون شوید/ ورنه غرق رودبار خون شوید/ شهر و جاده و فضای کابل را به لرزه درآوردند.

در پیشاپیش این موج ستیزنده و عصیانگر که قلب دشمن را نشانه گرفته بود، " ناهید " این ستاره همیشه تابناک آسمان تاریخ سرزمینی به نام افغانستان، می درخشید. او و همزمانش رعدی از فریاد و عصیان شده بودند، امواج خروشان ایمان و آذرخش ظلمت سوز اختناق و ترس شده بودند. آنان چنان صلابت صخره و کوهستان بر فرق خیل دون همتان نوکر، فرو ریختند و بز دلان جبون خود فروخته را به تب لرزه مرگ دچار گردانیدند.

فریاد رسای دختران جوان کابل، طلسم سیاه سکوت و ترس سنگین را، که از جبروت و شوکت و دبدبه دشمن، بر شهر آزادگان تحمیل شده بود، در هم شکستاند و بیخ و بن آن را درهم کوبید.

آری این ناهید جوان و شجاع شهر کابل بود که در میان فریاد های هزاران، رساتر و نیرومندتر، پیام قلب خود را، پیام عشق خود را فریاد می کرد.

آی ناهید!

آی فروزنده چراغ آزادی در ظلمانی ترین روزان و شبان تاریخ!

آی ناهید! گوشواره الماس قصر تاریخ شهر ما!

می بینمت که از نردبان هنگامه بزرگ بالا می روی

تا چراغ آرمان خویش را

بر رواق خون آلود تاریخ این کوهستان

روشن کنی

می بینمت که چنان شهبانوی اساطیری

با تاج برافراشته غرور و افتخار

گیسوانت را از باره بلند " آسمایی " آویخته یی

تا تاریخ را بران بلندا ها بکشانی

تا مردم را به آزادی بخوانی،

ای بانوی تاریخی که به افسانه ها پیوستی!



د پانو شمیره: له ۲ تر ۳

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپکني د لیکنيزې بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ

شهید ناهید، با قهرمانی خود، با غرور و خون خود، با ایمان و آرمان خود، در کرانه های افق تاریخ این سرزمین، خط روشنی از افتخار و شرف ترسیم کرد.

او در پهنای آسمان و بر فراز کوهستان ستاره آویخت که تا انتهای تاریخ این ستاره خواهد درخشید و مژده رسیدن به سر منزل آزادی را برای رهروان این وادی چشمک خواهد زد.

هرچند دُرخیمان سیاه روی تاریخ، زندگی و جوانی را از ناهید و همزمان او گرفتند و با کمال دنائت و شرف باختگی این امواج زندگی ساز و نوید آور را به رگیار ماشیندار ها بستند و بر خون شناور شان توسن راندند، اما آنها نه تنها زنده ماندند، که جوان زنده ماندند و جاودانه جوان زنده ماندند.

اینک بار دیگر در آن دشت ها و کوهپایه های دور، بهاران هنگامه حیات و رویش درافکنده است. نسیم خوشگوار بامدادان بار دیگر از کوچه و جاده های کابل عبور می کند. ارغوان ها به شگوفه نشستند. در دامنه های "پغمان" و "شمالی" عطر گل های بهاری با باد صبحگاهی می آمیزد. اما ناهید و همزمانش کجا هستند؟ آنها که بهار ۵۹ را به فریادستانی مبدل کرده بودند، آنها که عطر آزادی را در دامن باد های "خواجه صفا" افشانده بودند، کجا هستند؟ دیریست که مادران به انتظار شان گیسو خاکستر می کنند.

\*\* \* \*\*

اگر سراغ آن زیبا جوانان را می جویید، بیایید تا من برای تان بگویم که آنها کجایند! من می دانم که آنها هنوز همانجایند. جای دوری نرفته اند. هیچ جایی نرفته اند. اگر شما آنجاها باشید، یقیناً که آنها را می یابید. آنها را لمس می کنید. آنها را حس می کنید. آنها را می بویید. دستان لطیف آنها را با سرانگشتان نازک نسیمی که بر پوست تان می گذرد، حس می کنید، نجوای شبانه آنها را با شبو ها و نسترن های "باغ بالا" و خنده های شاد آنها را در ترنم آنها می شنوید. لبخند شان را در لبخند شگوفه ها تماشا می کنید.

آری!

ناهید همچنان زیبا و جوان است.

همزمانش جوانان ترین اند.

باور ندارید؟

به آن دشت ها و دامنه ها برویم تا ببینید و باور کنید. به "آسمایی" و "خواجه صفا" برویم، به "پغمان" و "شمالی" برویم تا آنها را دریابیم. آنها همان جای ها اند.

هیچ جای دیگری آنها را جست و جو نکنید.

خنده شان را از گلوی پرستو های پیام آور و گریه آنها را در گریه نوزادانی که شبگیران پستان مادر را می جویند، بشنویم.

صدای قدم های شان که شهر کابل را می لرزاند،

در جاده های کابل طنین افکن است.

آدرس ناهید را برای تان می گویم، برایش نامه بنویسید!

حتماً، حتماً بنویسید !!!

پایان

د پانو شمیره: له ۳ تر ۳

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ